F1js1\_13981127-066\_mfeb.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه ۶۶: ۲۷ بهمن ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

عرض شد که در بحث عدة زنی که رحمش را خارج کردند روایاتی که در این بحث بود را بررسی می‌کردیم. در سند بسیاری از این روایات محمد بن حُکِیْم واقع هست و به تناسب بحث اینکه محمد بن حُکِیْم کی است را مطرح می‌کردیم. عرض شد در کتب رجالی دو نفر به نام محمد بن حُکِیْم مطرح هستند. یکی محمد بن حُکِیْم خثعمی هست که نجاشی کتاب به او نسبت می‌دهد و یکی محمد بن حُکِیْم ساباطی که در رجال شیخ طوسی ذکر شده. مرحوم آقای خویی استظهار کردند که محمد بن حُکِیْم مطلق، محمد بن حُکِیْم خثعمی هست که بیانشان در جلسات قبل گذشت. با اصل فرمایش مرحوم آقایی موافق هستیم ولی یک مقداری مکمل‌هایی بیانات ایشان دارد که باید آن مکمل‌ها اضافه بشود. عرض کردم که این‌که چرا محمد بن حُکِیْم را مطلق گذاشتند این باید مشخص بشود. آیا به جهت اعتماد و اسناد سابق هست یا به خاطر این‌که شخصی به نام محمد بن حُکِیْم مشهور به این نام بوده، به این جهت. عرض کردیم که اگر به اعتماد سندهای قبل محمد بن حُکِیْم را مشخصه‌اش را ذکر نکرده باشند باید علی القاعده اسناد قبلی که محمد بن حُکِیْم در آن ذکر شده و مشخصاتش مذکور باشد باید از آن اسناد هم چیزی به ما رسیده باشد. در حالی که محمد بن حُکِیْم خثعمی ظاهراً تنها یک بار در اسناد کلاً به کار رفته. و این نشانگر این است که محمد بن حُکِیْم یک شخص معروفی بوده و علت مطلق گذاشتنش به خاطر اشتهارش بوده. مضافاً به این‌که محمد بن حُکِیْم در وسط‌های داستان‌ها گاهی اوقات اسمش آمده. مثلاً فأمّا ابن حُکِیْم فدعوه، در آن روایتی که در مورد متکلمین هست اسم امام علیه السلام وسط یک نقل از أمّا ابن حُکِیْم فدعوه فرمودند. یا مثلاً در نقل الثاقب فی المناقب، مرازم داشت که حَضَرْتُ أنا و عبدالحمید الطائی و محمد بن حُکِیْم. این‌که وسط یک جریان نقل می‌کند این‌که به اعتماد سند قبل این وسط چیز ذکر کرده باشند خیلی بعید است. این فرق دارد بین جایی که سند قبلی اینجور بوده، محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی، سند بعدی گفته محمد بن یحیی عن احمد بن محمد. به اعتماد سند قبل مشخصات را ذکر نکرده. ولی اینکه وسط سند، وسط یک داستان یک نامی برده می‌شود این نام علی القاعده به جهت اعتماد بر اشتهار محمد بن حکیم هست.

صاحب قاموس الرجال اصلاً با قرائنی می‌خواهد بگوید ما محمد بن حُکِیْم ساباطی نداریم. یک نکاتی را ذکر می‌کند. من با یک بیان دیگری فی الجمله مطلبی که نزدیک به مطلب ایشان هست می‌خواهم عرض بکنم. آن این است که ظاهراً مرازم و محمد بن حُکِیْم رفیق بودند. و این محمد بن حُکِیْم که رفیق مرازم بوده برادرش نبوده، محمد بن حُکِیْم خثعمی بوده و به خاطر رفاقتی که بین مرازم و محمد بن حُکِیْم بوده گاهی اوقات تصور شده بوده که این محمد بن حُکِیْم برادر مرازم هست. همچنان که مرحوم نجاشی در ترجمة مرازم این اشتباه را ظاهراً مرتکب شده و تصور کرده آن قصه‌ای که مرازم و عبدالحمید طائی و محمد بن حُکِیْم هست مربوط به مرازم و برادرش محمد بن حُکِیْم است. در حالی که این مربوط به مرازم و محمد بن حُکِیْم خثعمی است. همچنان که از عبارتی که خواندیم و در جلسة قبل هم عرض کردیم.

شاگرد: ببخشید خثعمی طائفه‌ای برای کوفه است؟

استاد: خثعمی قبیله است. قبیله می‌تواند جاهای مختلف باشد. محلش خیلی مهم نیست کجا باشد.

شاگرد: خود خثعمی قرینه برای کوفی بودنش؟

استاد: نه خثعمی بودن فی نفسه. الآن من یادم، حالا در خود عنوان

شاگرد: خثعمی داشت کوفیٌ

استاد: بله، خثعمی بودن قرینۀ خاصی بر کوفی بودن نیست. حالا تصادفاً این محمد بن حُکِیْم خثعمی کوفی بوده.

شاگرد: خثعمیت قبل از تأسیس کوفه است

استاد: بله. خثعم. کوفه که اسلامی است. یعنی جایی هست که بعد از اسلام تأسیس شده به عنوان یک اردوگاه نظامی بوده برای این‌که مجاهدینی که حالا اسمش را مجاهد می‌گذاشتند برای جنگ‌ها و فتوحات بعد از اسلام می‌رفتند برای این‌که نزدیک‌تر باشند از مدینه به ایران و آن جاها نزدیک‌تر بودند، یک اردوگاه نظامی در کوفه تأسیس می‌شود که این اردوگاه بعداً تبدیل می‌شود به شهر و شهر کوفه تأسیس می‌شود.

علی ای تقدیر، اینکه کأنّ، صاحب قاموس الرجال ایشان می‌فرمایند که اصلاً محمد بن حُکِیْم ساباطی نداریم. و این محمد بن حُکِیْم بوده تصور شده که این برادر مرازم بن حکیم هست به خاطر همین او را ساباطی تلقی شده. ولی اینجوری می‌خواهم عرض بکنم، نه این‌که نداریم، ممکن است داشته باشیم، ممکن است نداشته باشیم. خیلی روی داشتن و نداشتنش اصرار ندارم. ولی شخص معروفی نبوده که حتی خود مرازم هم که برادر محمد بن حُکِیم ساباطی مفروض هست وقتی محمد بن حُکِیْم به کار می‌برده برادرش مراد نبوده. البته بعید هم نیست اصلاً نداشته باشیم. ولی اصراری در نداشتنش نداریم. می‌خواهیم بگوییم آن هم وقتی محمد بن حُکِیْم به کار می‌برده مراد برادرش نبوده، مراد همین محمد بن حُکِیْم خثعمی بوده.

شاگرد: اگر برادرش بود در اصل محمد و اینها

استاد: نه. در این روایت که قطعاً او نیست. چون این‌که، آخرش می‌گوید صاحبی. می‌گوید فاخذت بیدی صاحب، آن عبارت را خواندم، حالا اوّلش هم باز چیز نکنیم، اوّلش هم تقریباً قرینه است. این را به حالت تناسب یک چیزی عرض بکنم. یک روایت معروفی هست روایت اسحاق بن یعقوب، توقیع معروفی که أمّا الحوادث الواقعة. آن توقیع را بعضی‌ها خیال کردند این اسحاق بن یعقوب برادر کلینی است، چون راوی‌اش محمد بن یعقوب هست. در حالی که آن عبارت ظاهرش این است که برادرش نیست. چون تعبیر می‌کند محمد بن یعقوب عن اسحاق بن یعقوب. اگر برادرش بود بن یعقوب، اسحاق خالی گاهی اوقات به کار می‌برند، مثلاً حسین بن سعید عن الحسن، چون برادرش است حسن خالی به کار می‌برند، ولی حسین بن سعید عن الحسن بن حسن بن سعید، این دیگر حسن بن سعید ندارد که بن سعید اگر قرار باشد برادرش باشد بن سعید را ذکر نمی‌کنند. خود ذکر بن یعقوب، صرف‌نظر از این‌که خیلی وقت‌ها اینجاها عن اخیه به کار می‌برند، ذکر بن حکیم، می‌گوید مرازم عن محمد بن حُکِیْم این خودش، عن که ندارد. حالا حَضَرْتُ أنا و عبدالحمید عواض و محمد بن حُکِیْم. این‌که تعبیر هم تعبیر خاصی که مشخص است برادرش نیست آخرش هم صاحبی تعبیر می‌کند. آنجا هم خود همین‌که اسحاق بن یعقوب دارد این نشانگر این است که برادرش نیست. این را در لسان المیزان، ترجمه‌اش هست. می‌گوید اسحاق بن یعقوب الکوفی، می‌گوید سعد بن عبدالله روایتی که در تحلیل خمس هست آن را از همین اسحاق بن یعقوب نقل کرده که همین اشاره به قطعه‌ای از همین توقیع معروف هست.

در این‌که محمد بن حُکِیم که مرازم از او روایت می‌کند همین محمد بن حُکِیم خثعمی هست شاید تردیدی نباشد. و جعفر بن محمد بن حُکِیم که پسر آن خثعمی است آن هم از مرازم روایت می‌کند. یعنی اینها بین محمد بن حُکِیم خثعمی و مرازم و اینها یک نوع ارتباطاتی بوده. یعنی بین محمد بن حُکِیْم خثعمی و پسرش جعفر و مرازم یک ارتباطاتی بوده. این ارتباطات باعث می‌شده که محمد بن حُکِیْم را تصور بشود پسر ساباطی است. می‌خواهم عرض کنم حالا احتمالی که صاحب قاموس الرجال می‌دهد که اصلاً برادری به نام محمد نداشته باشند که کاملاً در حد احتمال هست ولی شاید اثباتش مشکل باشد. ولی شخص معروفی به این اسم نبوده، به‌طوری که حتی خود مرازم هم، محمد بن حُکِیْم که به کار می‌برده مراد برادرش، اگر هم برادری داشته برادرش را اراده نکرده، کس دیگری اینجا اراده کرده.

این است که به علاوه بعضی قرائن دیگری که در فرمایش مرحوم آقای خویی هم بود که در رجال برقی در اصحاب الصادق محمد بن حُکِیْم خثعمی دارد، بعد در اصحاب الکاظم در قسمی که مربوط به اصحاب ابی عبدالله هست که امام کاظم را درک کردند محمد بن حُکِیْم مطلق دارد که نشانگر این‌که همان محمد بن حُکِیْم خثعمی هست. این است که مجموعاً در مورد اینکه محمد بن حُکِیْم مطلق، محمد بن حُکِیْم خثعمی هست و این روایات مربوط به او هست شاید بحثی نباشد. البته توثیق و تضعیفش عمدتاً روایت صفوان و ابن ابی عمیر و احمد بن محمد بن ابی نصر الآن یادم رفته مستقیم هست یا واسطه می‌خورد، ولی صفوان و ابن ابی عمیر هر دویش از محمد بن حُکِیْم روایاتی دارند و همین‌ها در اثبات وثاقت محمد بن حُکِیْم کافی است. علاوه بر اینکه آن تعبیر صحیحی که در روایت کشی وارد شده که روایتش هم صحیح است که امام علیه السلام به محمد بن حُکِیْم دستور می‌دادند که با اهل مدینه مناظره کند و او می‌آمد و چیزهایش را بر امام نقل می‌کرد و امام یرضی بذلک و امثال اینها، آن فضای آن زمان که مناظره‌ها صرفاً یک مناظرة عقلانی نبوده. مناظره‌ها خیلی وقت‌ها بحث‌های حدیثی بوده، بحث‌های نقلی بوده، امثال اینها، به یک کسی که قابل اعتماد نباشند از جهت نقل امام دستور بدهد برو مناظره کند و امثال اینها خیلی مستبعد هست. فکر می‌کنم همان عبارت‌هایی که در دستور امام علیه السلام به مناظره کردن محمد بن حُکِیْم صادر شده آنها را هم بشود بر وثاقت قولی

شاگرد: ؟؟؟ ۱۴:۲۵ امام و دعوه است

استاد: نه، دعوه یک نقل دیگر است غیر از آن. یک دعوه داریم یک نقل دیگر دارد. که امام علیه السلام به محمد بن حُکِیْم دستور می‌دادند برود مناظره کند.

شاگرد: و لم ترد اینکه یرخص فی القیاس. این محمد بن حکیم است

استاد: بله. آن هم اصلاً آن بحث‌هایی که می‌گوید پیش امام علیه السلام رفته بوده و بالا و پایین می‌کرده که یک جوری اجازة قیاس را بگیرد و امام هم اجازه نمی‌دادند این هم به خاطر همین است که اینها چون مناظره‌گر بودند با سنی‌ها بحث می‌کردند اگر می‌توانستند قیاس بکنند خیلی دستشان بازتر می‌شد و به همان سبکی که سنی‌ها بحث می‌کردند اینها بحث می‌کردند.

شاگرد: بزنطی یک روایت مستقیم هم دارد

استاد: بسیار خب.

یک عبارتی در ترجمة محمد بن حکیم ساباطی بود. در رجال شیخ. عبارت این بود: محمد بن حكيم الساباطي، و له إخوة: محمد و مرازم و حديد بنو حكيم.

این‌که حُکَیم می‌خوانم در جلسة قبل بعد از درس بعضی از رفقا گفتند، اسم‌هایی که اصلش نام خدا هست، مثل حکیم، حمید، کریم، اینها اسم بندگان را که می‌خواستند بگذارند یا مصغّر می‌گذاشتند، حُمَید یا گاهی اوقات تبدیل یافته‌اش می‌گذاشتند، کریم را کرّام تبدیل می‌کردند، یا با عبد می‌گفتند، عبدالکریم، عبدالحکیم، عبدالرحیم و امثال اینها. این‌که دقیقاً اسم خدا را روی بنده بگذارند خیلی نادر بوده و اصل اوّلی در این‌جور اسم‌هایی که اصلش اسم خدا هست این‌که به شکلی به غیر از آن اسم خداوند اسم باشد، اینها محمد بن حُکَیْم ساباطی و اینها.

محمد بن حُكَيْم الساباطي، و له إخوة: محمد و مرازم و حديد بنو حكيم. که ما نقل کردیم از آقایان که احتمالاً مثلاً و هم اخوة باشد، محمد و مرازم و حدید بنو حُکَیْم. صاحب مجمع الرجال مرحوم قهپائی یک احتمال دیگری را اینجا مطرح فرمودند. ایشان در ذیل این عبارت در ذیل همین ترجمه در تعلیقه‌ای که بر مجمع الرجال مؤلف دارد، جلد ۵، صفحة ۲۰۱، استظهارشان این است که این محمد غلط است، جایش ذبیان است. ایشان می‌گوید: تقی به القلم و لا یخفی و الصواب ذکر الذبیان بدل محمد فصحّ عنه إخوة و له إخوة ذبیان و مرازم و حدید بنو حُکَیم.

توضیح ذلک این است که ما یک ذبیان بن حکیم داریم که در رجال نجاشی در ترجمة اسباط بن سالم بیّاع الزطی، صفحة ۱۰۶

ذبیان بن حکیم ابو عمرو الازدی قال حدثنا اسباط بن سالم بیاع الزّطی

آن محمد بن حُکِیم اینها هم ازدی ساباطی مدائنی بودند که در شرح حال‌هایشان هم هست و در شرح حال برادرزاده‌اش علی بن حدید در رجال نجاشی هست، علی بن حدید بن حُکَیْم بن مدائنی ازدی ساباطی، رجال نجاشی، صفحة ۲۷۴، رقم ۷۱۷.

این مطلبی که صاحب قاموس الرجال به عنوان یک عبارت حسن، ظاهر اینها هم نمی‌گوید به صورت قاطع می‌گوید، چند تا نکته اینجا وجود دارد. اوّلاً اصلاً ببینیم ما این ذبیان بن حُکِیم که ازدی بود اصلاً ازدی هست یا ازدی نیست. این ذبیان بن حُکِیْم در بعضی جاها به عنوان اودی ذکر شده. در ترجمة برادزاده‌اش در رجال نجاشی هست: احمد بن یحیی بن حُکِیم الاودی الصوفی کوفی ابن اخی ذبیان. رجال نجاشی، صفحة ۸۱، رقم ۱۹۵.

این ذبیان بن حُکِیم را که مراجعه کردم غالباً با وصف اودی ذکر شده. گاهی اوقات هم با وصف ازدی هست. جاهایی که با وصف اودی است، کافی، ج۵، ص۱۹۵، رقم ۵.

تهذیب، ج۶، ص۲۱۳، رقم ۵۰۴؛ ص۲۴۲، رقم ۵۹۷؛ ص۲۵۷، رقم ۶۷۵؛ ص۲۸۵، رقم ۷۸۷؛ ص۳۰۱، رقم ۸۴۴.

استبصار، ج۳، ص۱۳، رقم ۳۴.

جمال الاسبوع، ص۴۵۲.

رجال نجاشی، ص۴۴۸، رقم ۱۲۱۰؛ و همچنین ص۸۱، رقم ۱۹۵.

که اینها تعبیر اودی دارند.

شاگرد: کجا گفتید برادرزاده‌اش است؟

استاد: در ترجمة احمد بن یحیی الحُکِیم الاودی الصوفی کوفی ابن اخبی ذبیان. در رجال نجاشی.

۲-۳ جا هم با تعبیر ازدی هست. علل الشرایع، ج۲، ص۳۲۵، رقم ۱.

تهذیب، ج۶، ص۲۲۷، رقم ۵۴۹.

رجال نجاشی، ص۱۰۶، رقم ۳۶۸.

غالباً با تعبیر اودی هست. احمد بن یحیی برادرزاده‌اش آن هم مراجعه کردم. آن هم در غالب موارد اودی است، گاهی اوقات ازدی است و به خصوص منابعی که اودی دارند روی هم رفته منابع معتبرتری هم هستند. ازدی‌اش، شرح الاخبار قاضی نعمان، احمد بن یحیی الازدی، شرح الاخبار قاضی نعمان، ج۲، ص۴۱۵، رقم ۷۶۳؛ ص۴۷۰، رقم ۸۲۷؛ ص۴۷۱، رقم ۸۲۸.

امالی صدوق، مجلس ۱۸، رقم ۴.

بشارة المصطفی، ص۶۴.

مناقب ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۲۹.

غیر از ترجمة احمد بن یحیی. اما اودی. اودی در رجال نجاشی ص۴۱، رقم ۸۴.

امالی مفید، مجلس ۴۰، رقم ۴ و ۶ و ذیل ۶.

امالی طوسی، ص۱۱۷، رقم ۱۸۲، مجلس ۴، رقم ۳۵؛ ص۳۵۲، رقم ۷۲۸، مجلس ۱۲، رقم ۶۸ باب.

شواهد التنزیل، ج۱، ص۵۶۱، رقم ۵۹۸

مجموعة ورّام، ج۱، ص۲۳.

تأویل الآیات، ص۴۰۸، ذیل سورة قصص. احمد بن یحیی بن ذکریا الاودی الصوفی، با این قید.

امالی طوسی، ص۵۰۳، رقم ۱۱۰۲، مجلس ۱۸، رقم ۹؛ ص۵۱۶، رقم ۱۱۲۹، مجلس ۱۸، رقم ۳۶ که صوفی ندارد؛ ص۵۵۴، رقم ۱۱۶۹، مجلس ۲۰، رقم ۵.

اینجا از نکات مختلفی اقتضاء می‌کند که اودی درست باشد، ازدی غلط باشد.

۱. اوّلاً اکثریت مواضع اودی است ازدی است.

۲. قانونی در باب تصحیفات هست که اصل در باب تصحیف تبدیل نامأنوس به مأنوس است. متعارف این هست که یک اسمی که یک عنوانی که نامأنوس هست اشخاصی که می‌بینند چون برایشان نامأنوس هست تبدیل به مأنوس می‌کنند. ازدی قبیلة معروفی است به خلاف اودی که اصلاً آن اشتهار را ندارد.

در برنامة جامع الاحادیث مراجعه کردم. اودی ۵۲۶ بار به کار رفته بود، ازدی ۴۲۴۰ بار. ۸ برابر ازدی بیشتر از اودی هست. بعضی چیزها را هم بستم، یک رقم تغییر کرد ولی نسبت تغییر نکرد. فقط متن، مقدمه و اینها در برنامه حذف کردم، باز اودی ۳۵۸ تا شد، ازدی ۳۸۴۱. باز همان حدود هشت برابر، آن نسبت باقی ماند.

ازدی خیلی معروف‌تر از اودی است. بنابراین به‌طور طبیعی تبدیل نامأنوس به مأنوس اقتضاء می‌کند که آن نامأنوس را اصیل بدانیم و تبدیلش را به مأنوس طبق قاعدة تبدیل نامأنوس به مأنوس بدانیم.

پس بنابراین ۱. اصلاً ذبیان بن حکیم اودی است، ازدی نیست.

نکتة دوم اینکه فرض کنید ازدی باشد. همین مقدار کافی است ما این برادر آن بدانیم؟ آنها مدائنی ساباطی هستند، در مورد ذبیان بن حُکِیم هیچ ارتباطی با مدائن و ساباط و از این حرف‌ها اصلاً نیست. اینکه باز مجرد اینکه از ازد یک قبیلة خیلی وسیع و بزرگ هستند. یک قبیلة کوچکی هم نیست. مجرد اینکه دو نفر از قبیلة ازد هستند، اسم پدرشان حُکِیم هست اینها حتماً باید برادر هم باشند. شاهدی بر این مطلب نیست.

نکتة سوم این‌که فرض کنید که از این نکات هم گذشتیم. مجرد اینکه فرض کنید مثلاً محمد بن حُکِیْم یک برادری به نام ذبیان داشته باشد این کافی نیست بر اینکه بگوییم اینجا ذبیان بدل محمد ذکر شده. یعنی اصلش کأنّ ذبیان بوده، ذبیان را محمد کرده. چه ارتباطی دارد؟ دو تا اسمی که به هم تبدیل می‌شوند باید یک شباهت لفظی، کتابتی چیزی داشته باشند. ذبیان و محمد این تبدیل اینها به همدیگر خیلی تبدیل طبیعی نیست. تازه ببینید اگر موردی دو تا اسمی داشته باشیم که بتوانند به هم تبدیل بشوند تازه احتمال تبدیل یک احتمال قابل توجه می‌شود، در حد احتمال. صاحب مجمع الرجال نه تنها احتمال داده، نه تنها می‌خواهد این احتمال استظهار کند، اصلاً به نحو جازم این را تلقی می‌کند. اما اینکه بخواهیم به قرینة اینکه اینجا یک اشتباهی رخ داده، پس بنابراین حالا که اشتباه رخ داده باید بگوییم این ذبیان صحیح است، محمد غلط است. خب جورهای دیگری می‌شود این اشتباه را چیز کرد. می‌خواسته بگوید هم اخوة، گفته له اخوة چون گاهی اوقات مثلاً می‌گوییم اینها چند برادرند، می‌گوییم برادرهایش، دو تا تعبیری که در اینجور موارد به کار می‌برد، گاهی اوقات یک نفر را که اسم می‌بریم می‌گوییم برادرهای یک همچین شخصی هم دارد. گاهی اوقات می‌گوییم اینها چند برادرند. این تعبیرات، تعبیراتی هست که برای رساندن یک مفهوم اخوّت بین یک عناوین به کار برده می‌شود. این است که گاهی اوقات آدم می‌خواهد این تعبیرات را به کار ببرد، اشتباهی آن تعبیر را به کار می‌برد. و هم اخوه که گاهی اوقات شاید در کلمات بعضی از آقایان باشد، آن خیلی روشن‌تر از اینجوری تعبیراتی که صاحب مجمع الرجال به کار برده هست.

این تازه اگر از همة این مراحل هم گذشتیم یک احتمال دیگری هست که از همة احتمالات ایشان باز بهتر است. آن این است که بگوییم محمد مصحف جریر هست. آن احتمال باز یک له وجهٌ.

گفتم له وجهٌ یک مطلبی بگویم. یک کسی می‌گفت مرحوم حاج آقا مهدی حائری یزدی ایشان در درس مرحوم آقای حجت، آقای که نمی‌دانم کلام چه کسی را مرحوم آقای حجت می‌فرمودند که مثلاً این کلام وجهی ندارد، کلام آقای بروجردی بود کلام کی بود، کلام یکی از بزرگان را گفته بود وجهی ندارد. می‌گفت حاج آقا مهدی حائری یک وجهی برایش ذکر کرد و اینها، ایشان اوّل نمی‌خواست گوش کند، ولی بالأخره به زور گوش کرد و گفت وجهٌ. گفت نه آقا وجهٌ وجیه. خلاصه وجه خالی نه.

حالا می‌خواهیم یک وجهی اینجا ذکر بکنیم، حالا وجیه است غیروجیه است بعد عرض می‌کنم.

یک چیزی که اینجا فی الجمله وجه دارد آن است که محمد تصحیف جریر باشد. در ترجمة در رجال نجاشی، رجال طوسی دارد جریر بن حُکَیم الازدی المدائنی اخو مرازم. در باب «ج» از رجال طوسی، ص۱۷۹، رقم ۲۱۴۱ مساوی ۷۹. این یک احتمال.

احتمال دیگر اینکه آن محمد تصحیف حفص باشد. در اصحاب الصادق حفص اخو مرازم داریم. در رجال برقی هست، صفحة ۳۷، اصحاب الصادق علیه السلام. صفحة ۱۹۷، رقم ۲۴۷۹، که ۳۳۶ باب هست. به جای محمد. به خصوص هر دوی اینها هم حفص هم جریر از جهت نوشتن به محمد خیلی نزدیک‌تر از ذبیان هستند و هر دویشان هم، جریر که اصلاً ازدی مدائنی با مشخصات ذکر شده که به عنوان اخو مرازم این‌که له اخوة، حالا حفص باشد، جریر باشد، اینها باشد، این خیلی طبیعی‌تر است.

البته به نظرم حدس می‌زنم که خیلی قابل، نه آن حفصش قابل اعتماد باشد خیلی، احتمال این‌که حفص خودش تصحیف حدید باشد، همچین جریر تصحیف حدید باشد، اصلاً اینها دو تا برادر، ۲-۳ تا برادر بیشتر نباشند، مرازم و حدید و امثال اینها، اگر محمد بن حکیم را ما قبول بکنیم که یک محمد بن حکیم ساباطی ۳ تا برادر و الا مرازم و حدید باشند و حفص و جریر و اینها هر دویش مصحف باشند شاید این احتمال از احتمالاتی که ذکر کردیم اقوی باشد. علی ای تقدیر عرض می‌کنم این احتمالاتی که ذکر کردیم، این احتمالات خیلی بهتر از آن احتمالاتی که مرحوم قهپایی ذکر کرده. اگر قرار است تصحیفی هم ذکر بکنیم، اینجور تصحیفات را باید ذکر کنیم. ولی این احتمال را هم می‌دهم که اصلاً مرازم یک برادر بیشتر نداشته باشد به نام حدید و مؤیدش هم این هست که در بعضی از اسناد دارد مرازم عن اخیه، هیچ مشخصه‌ای برایش ذکر نکرده. کافی، ج۶، ص۱۷، رقم ۱.

حدید بن حَکِیم آن قطعاً موجود است، آن روایت‌هایش زیاد است. پدر علی بن حدید هم هست، روایت‌هایش زیاد است و بحثی در صحت حدید بن حَکیم نیست. این‌که یک برادر دیگری داشته باشد آن شاید خالی از بُعد نباشد. این هم جزء مؤیدات همان مطلبی هست که صاحب قاموس الرجال ذکر می‌کرد که ما محمد بن حُکِیم نداریم.

علی ای تقدیر عرض کردم ممکن است شاید قرینة قطعی نباشد، چون شاید مثلاً ممکن است اختلاف سن اینها در حدی بوده که آنجا مشخص بوده، فرض کنید مثلاً محمدش خیلی بچه بوده، وقتی می‌گفته از برادرم خب همه می‌دانستند این برادر بزرگ می‌گوید. برادر کوچک که سنش نمی‌خورد و امثال اینها نبوده. می‌گوید از برادرم شنیدم اشخاص همه می‌فهمیدند که مراد از برادر کی هست و نیازی نبوده مشخصه‌اش را ذکر کنیم. ولی در حد مؤید ما می‌خواستیم ذکر کنیم.

علی ای تقدیر، این بحث‌های جانبی قضیه بود. آن که می‌خواهم عرض بکنم این هست که اصل این‌که ما محمد بن حُکِیم ساباطی داشته باشیم ممکن است خیلی نتوانیم وجود محمد بن حُکِیم ساباطی را نفی کنیم. ولی این‌که یک شخص معروفی باشد، شخص شناخته شده‌ای باشد، هیچ اثر و رد پای مشخصی در کتب حدیثی ما از این محمد بن حُکِیْم ساباطی نداریم. به نظر می‌رسد اگر هم وجود خارجی داشته باشد، شخص غیرمعروفی بوده. مشهوری نبوده. بنابراین تردیدی نیست که مراد از محمد بن حُکِیم در اسناد همان محمد بن حُکِیم خثعمی هست که مرحوم آقای خویی هم اشاره دارند و در کلمات رجالی‌های دیگری هم وارد شده.

این محمد بن حُکِیم روایت‌های زیادی از روایت‌های بحث ما را این محمد بن حُکِیم نقل کرده. امروز روایت‌هایش را می‌خوانم. اینها یک سری بحث‌هایی دارد. محمد بن حُکِیْم به نظر می‌رسد که شاید ۹ تا روایت تلقی بشود که ما ۹ تا روایت داریم. ولی به نظر می‌رسد که این ۹ تا روایت ۲ یا حداکثر ۳ تا روایت باشد. و قطعاتی از روایت‌های واحد هستند که اینها را باید با همدیگر کنار هم گذاشت تا هم معنا کردن این روایت‌ها در کنار هم بودنش معنا می‌شود و هم. این محمد بن حُکِیم یک روایت از محمد بن مسلم دارد که به دو تعبیر وارد شده.

رقم ۴۴۶۲. اینها چون خیلی‌هایش سندهایش چیز هست حالا به سندهایش کار ندارم. روایت می‌رسد به. روایت هفتم از باب دوم از ابواب العدد است.

محمد بن حکیم (یا «محمد بن حُکیم الخثعمی») عن محمد بن مسلم قال: سمعتُ ابا جعفر(ع) یقول فی المرأة التی قد یئست من المحیض یطْبقها زوجها. تعبیر کرده قد یئست من المحیض.

قال قد بانت منه و لا عدة علیها.

این یئست اینجا همان معنایی هست که اشاره کردم یئست یعنی یأس شرعی. نه مجرد یأس عرفی. یئست من المحیض یعنی به سن یائسگی رسیده. همین روایت را که ظاهراً همین هست در نقل دیگری که نقل می‌کند، به جای قد یئست من المحیض تعبیر دیگر دارد. روایت بعدی‌اش هست.

محمد بن حُکِیم عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال التی لا تحبل مثلها لا عدة علیها. این در واقع عطف به معنای همان قد یئست من المحیض است. یائسه به اصطلاح شرعی کسی است که به یک سن خاصی رسیده است که لا تحبل مثلها. امکان حامله شدن در موردش وجود ندارد. این دو تا یک روایت واحدی هستند که یک نقل به معنایی در آنها رخ داده.

اینجا در مورد سندش هم یک توضیحی بدهم. اینجا اینجوری، از تهذیب و استبصار نقل کرده می‌گوید محمد بن یعقوب عن ابی علی الاشعری عن محمد بن عبدالجبار و الرزاز جمیعاً و حُمَید بن زیاد عن ابن سماعة عن صفوان. به این شکل اینجا نقل کرده.

اینجا یک افتادگی دارد. تهذیب، ج۸، ص۱۳۸ از اینجا نقل کرده. محمد بن یعقوب عن ابی علی الاشعری عن محمد بن عبدالجبار و الرزاز جمیعاً. اینجا بعد از این جمیعاً. اوّل این کلمة جمیعاً به احتمال زیاد جایش اینجا نیست. جایش بعد از آن ابن سماعة است. کما این‌که در کافی اینجوری نقل شده. این جمیعاً اینجا نیست، بعد از این ابن سماعه است.

در کافی بعد از این رزاز عن ایوب بن نوح است. در واقع سه تا طریق کلینی به صفوان دارد. که هر سه طریق‌هایش هم دو تایی است. یعنی در هر طریقش دو نفر واقع است. یکی ابو علی الاشعری عن محمد بن عبدالجبار، یک. الرزاز عن ایوب بن نوح، دو. حُمِید بن زیاد عن ابن سماعة، سه. جمیعاً عن صفوان. مرحوم شیخ که از کافی نقل کرده. در نقل شیخ در تهذیب دو تا تحریف رخ داده. یکی جابه‌جا شدن کلمة جمیعاً، یکی عن ایوب بن نوح از عبارت افتاده، جایی دیگری رفته. در کافی این هست. ابو علی الاشعری عن محمد بن عبدالجبار و الرزاز عن ایوب بن نوح و حُمِیْد بن زیاد عن ابن سماعة جمیعاً عن صفوان. سند رُند و پوست کنده است. این رزاز هم محمد بن جعفر رزاز هست. مرحوم کلینی دو تا استاد دارد به نام محمد بن جعفر. یکی محمد بن جعفر اسدی رازی هست که از نُواب، وکلای ناحیة مقدسه هم بوده. که خیلی وقت‌ها هم به جای محمد بن جعفر با تعبیر محمد بن ابی عبدالله از او یاد می‌کند. شاید برای این‌که یک کمی فرق بگذارد، محمد بن ابی عبدالله ذکر می‌کرده. یکی هم محمد بن جعفر رزاز است، اینها به نظرم رزاز در ذهنم هست وفاتش ۳۱۶ است. محمد بن ابی عبدالله ۳۱۲ است. حُمِید بن زیاد ۳۱۰ است. رزاز در ذهنم ۳۱۶ است. این یک روایت.

شاگرد:

استاد: یک جای دیگری در تهذیب درست نقل کرده. در تهذیب، ج۸، ص۶۷ درست نقل شده. صفحة ۱۳۸ این تحریف برای آنجا هست. این یک دسته روایات.

یک دسته روایات دیگری هست که عن ابی الحسن نقل شده.

فقط آدرس‌های روایاتش را بدهم. در جامع الاحادیث این ۶ تا روایت جامع الاحادیث نقل کرده. یکی از نقل‌هایش محمد بن حُکِیم را هم جا انداخته. در بعضی جاها اشاره کرده، ارجاع داده، ولی جا انداخته نیاورده. من هر چی گشتم آدرس‌هایی که آدرس داده بود این را نیاورده بود. آدرس‌هایش را بدهم، اینها را ملاحظه بفرمایید و آن آدرس روایتی را هم که جا افتاده را هم عرض بکنم.

محمد بن حُکِیم بعضی‌هایش تعبیر عن ابی الحسن علیه السلام هست، یا عن العبد الصالح که ۴۴۸۵، ۴۴۸۸، ۴۴۸۹، ۴۵۳۱. که اینها عن ابی الحسن و عن العبد الصالح هست.

کافی، ج۶، ص۱۰۱ هم آن هم عن ابی الحسن هست که آن افتادگی دارد. در این جامع الاحادیث نیاورده. یک روایت مفصلی است که اینجا افتاده، بعداً ارجاعاتی. نوشته تقدم فی روایة محمد بن، در اشارات اینجا دارد تقدم فی روایة محمد بن حُکِیم. ولی در آن بابی که تقدم هست همین روایت را نیاورده. احتمالاً می‌خواسته از آنجا بردارد بیاورد اینجا ذکر کند، از اینجا حذف کرده یادش رفته اینجا دوباره ایشان بیاورد.

همین روایت در بعضی چیزها عن ابی عبدالله أو ابی الحسن علیه السلام نقل شده. ۴۵۳۲،

۴۵۳۳ هم عن ابی ابراهیم أو ابیه هست.

اینها را ملاحظه بفرمایید. این ۷ تا روایت است. ظاهراً این ۷ تا احتمالاً همه‌شان یکی است. احتمال دارد که دو تا روایت باشند. قطعاتی از هرکدام گاهی اوقات یک تکه‌ای روایت است. یک تکة دیگر روایت است. یک تفاوت‌هایی هم دارد که آن باز ببینیم این تفاوت‌ها را چه کار بکنیم؟

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

۴۰۴۸۵، ۴۰۴۸۸، ۴۰۴۸۹، ۴۰۵۳۱، ۴۰۵۳۱، ۴۰۵۳۳ به علاوة کافی، ج۶، ص۱۰۱

پایان